

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد      بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم      از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

آزاد ل.

۱۱/۰۲/۱۸

## هویت گمشده

انسانها در هر دوره ای از تاریخ به اساس بینش و درک خود از فضای ماحول و زندگی اجتماعی خویش برای بر آورده شدن نیاز های طبیعی خود تلاش مینمودند و در تکاپوی آرامش و همزیستی اجتماعی در بهبود وضع خود و خانوادگی بودند و انسانها آزادی را حتی در دوره بدوی خواستار و در جریان تاریخ پیدایش و رشد فکری خود باور داشتند که آسایش و آرامش در جامعه ای به وجود می آید که در آن آزادی به معنی واقعی آن وجود داشته باشد و آزادی پدیده ای نیست که آنرا خریداری و یا از جایی کاپی نموده و ارمغان آورد .

روی این ملحوظ باید خاطر نشان ساخت انسانهایی که در جریان زندگی خود طعم آزادی را نچشیده اند همیشه منتظر بوده اند تا از طرف کسی یا کسانی برای شان تحفه وار عنایت شود، تا آنها در چوکات بندی آن آزادی به خواسته های شان جامه عمل بپوشانند .

ریشه اندیشه سالم در فضای آزاد نمو میکند و تا زمانیکه انسانها از آزادی کامل بر خوردار نباشند نمیتوانند اندیشه ها و باور های انسانی را به جامعه و مردمان خود باز تاب دهند .

ما گاهی هم در شرایط مشخص زمانی و تسلط فر هنگی خود و یا بیگانگان به تصور اینکه آزاد هستیم خواستیم نظریه هائی تقدیم جامعه نمائیم البته ایده های انسانی و مردمی و غافل ازینکه طرز اندیشیدن ما اسارتی بوده و طراوش آن اندیشه ها هم جز اسارتباری چیزی دیگری نتوانسته باشد اما فکر کردیم آزادی است و اندیشه مطروح هم آزاد و انسانی، اصلا توجه نکرده ایم که ما سالها است اسیریم، بنده و غلام، به نوعی از انواع و این بندگی و غلامی به هزاران سال است ما را، هستی ما را، فر هنگ ما را به اسارت گرفته و زنجیر پیچ نموده است. از خود غافلیم، فکر میکنیم آزاد هستیم و آنچه باور های ما است به اندیشه و تفکر و سنجش تبدیل میشود و انسجام می یابد و قوام میگیرد و کم کم فکر میکنیم این تفکر عالی و انسانی است چون در آزادی پیدا، رشد و به ثمر رسیده است پس گفتن و طرح آن با مردم عاقلانه است.

اما کمتر توجه به اصل آزادی نموده ایم و نفهمیده ایم آزادی یعنی چی ؟

ما میتوانیم از فهم و دانشی که با وجود و هستی ما آمیخته شده است همه چیز را به تحلیل گیریم و روی دلایل اینکه در فضای آزادی نمو نموده اند اندیشه ها را به جامعه انتقال و در صحت بودن آن تا آخرین توان فکری به دفاع بر خیزیم. برای رسیدن به آن مرحله آزادی باید خود را شناخت. سابقه تاریخی و آزادی های ادعا شده را پیرامون رستگاری افکار سالم بشری به تحلیل گرفت و دید درین هزاران سال گذشته چه نوع آزادی و چه نوع افکاری بر ما مسلط بوده است؟ و چه راه های انسانی پیش پای بشریت من جمله ما گذاشته شده است؟ شناسائی این مرز ها با آنچه در افکار خود فعلا داریم ما را یاری خواهد نمود تا بدانیم چه بودیم و چه هستیم و چی خواهیم بود؟

اگر درین مسیر تاریخی متوجه مثبت های زندگی شویم بد نخواهد بود خود را انسان با هویت و با فرهنگ تشخیص دهیم و طراوش های مغزی خود را مسؤولانه پیشکش نمائیم در غیر آن اگر دیدیم و متوجه شدیم و به خود قبولانیم که همیشه اسیر و بنده بوده ایم پس افکار ما تاثیر مثبت بر عاملین این منفی ها نخواهد گذاشت چون ما فکر کردیم آزادیم و به همین لحاظ طراوش های فکری خود را تبارز دادیم.

ما هزاران سال است که زیر این عنوان از آزادی، شرف، انسانیت، عدالت و برابری صحبت نموده ایم بدون اینکه متوجه باشیم این چیز هائی که ما میگوئیم نظر و اندیشه های یک آدم آزاد نیست. این ناله های آدم های اسیر نا خود آگاه در پنجال اهریمن قدرت های طاغوتی و استعماری است که به غلط به رخ دیگران کشیده میشود.

هزاران سال است که اندیشه های خرافاتی زیر عنوان های مختلف به ما تزریق شده و در رگ رگ وجود ما تار دوانیده و طی این جریان زمانی از اکثر ما مردمان بی هویت و بی فرهنگ به بار آورده است اما در چوکات آزادی روحی و جسمی و ما هم ناخود آگاه به همان کجراه ها روان بوده و هنوز هم میرویم. معیار های سنجش خوب و بد در ما از دروغ ها، بی وجدانی ها و حکمروا بودن بیگانگان در مغز ما تشکل و رشد یافته و ما را تبدیل به محکومین امر بر دار تبدیل نموده اند. اگر خود را بیابیم، در خود فرو رویم و به گذشته ها نظر اندازیم می بینیم که بنده و غلام استیم و از آزادی واقعی و انسانی بی نصیب و چیزی نمی فهمیم، ما از ظلم و بیداد دیگران در گذشته ها که بر ما، بر نوامیس ما، بر هستی مادی و معنوی ما شده رنج نمی بریم چون بدون آگاهی در جریان هزاران سال به برده و غلام و بنده تبدیل شدیم. آنها چه زرنگ و فعال بودند؟ آنها اول هویت ما را گرفتند، و فرهنگ ما را. و ما شدیم مردمان بی هویت و بی فرهنگ. اما داد میزنیم از فرهنگ و هویت ملی؟ کدام فرهنگ و کدام هویت؟ هیچ کسی نمیگوید کدام و چرا؟ شاید میترسند؟ شاید هم منافع شان ایجاب میکند و شاید هم چون ما بیگانه پروریم و بیگانه پرست؟ آنها چه بیگانه ای؟ خرافی ترین و نا انسانی ترین شکل بیگانه پرستی.

چون ما عقب نگهداشته شده ایم پدیده های اطراف ما در موهومات برای ما قرار دارد. قدرت درک و تفکیک آنها را نداریم فلذا خود را عاجز و ناتوان مثل آدم های ما قبل التاریخ میدانیم. و پناه می بریم به نیرو های بزرگتر و قویتر تا آنها به داد ما برسند. و چون توان حل مطلب با اوشان را نداریم رجوع میکنیم به آنهایی که از طرف این نیرو های نا مرئی وکالت دارند و خود را نماینده مستقل آن قدرت ها میدانند و در شناخت آنها ادعاهای محیر العقول مینمایند. و ما هم طفلانه و عاجزانه قبول نموده سر تعظیم فرو می آوریم.

اما ما به نادانی خود اعتراف نمی کنیم بلکه دو دسته می چسبیم به دامن آن مقدسان. آنانیکه رابطه میان ما عاجزان و قدرت مندان جبار را مهیا دیده اند و راه ها را بلد هستند و عربی هم میدانند پس هر چه آنها گفت به نظر ما درست

است و این درستی ها آنقدر ادامه پیدا میکند تا رگ رگ وجود ما مسموم شود و ما آگاهانه و یا ناخود آگاه میشویم بنده، غلام و خادم. و افتخارات آنها میشود افتخارات ما و به همین جهت است که سرداران آدمکش و جنایت پیشه عربی تاج سر ما قرار گرفته و قبور شان آرام دهنده آلام ما.

به نظر من هویت انسان از دید و شناخت فرهنگی و اندیشه و باور های خود انسان است که چگونه به هستی، جهان، جامعه و دیگر پدیده های طبیعی و اجتماعی می نگرد این شناخت و تبارز آن با بیرون از ما و زندگی اجتماعی پیوند ناگسستنی دارد. با وجود موجودیت چنین فرهنگ ظالمانه تا امروز کمتر کسانی از ما جرأت نموده تا از بی فرهنگی به معنی تخریب فرهنگ و زوال آن به دست بیگانگان سخن برانند چون فکر میکنند همین است فرهنگ ما یعنی بنده و غلام بودن. ما خود را در خود باختگی و تسلیمی همیشه جست و جو نموده و آواز ما هم به همین معیار ها بلند شده است و کمتر توجه نموده ایم که باید هویت اصلی خود را در یابیم و با فرهنگ انسانی اصلی خود تبارز و در چوکات آزادی های انسانی به پیش رویم.

میتوانیم درین مورد مثالی بدهیم: **کمتر کسی و هموطن خود را می یابیم که از سر گذشت و جانبازی انسانی و قربانی های راه انسانیت و نگهداشت فرهنگ اصیل ما که به هزاران است بدانند چه بر آنها گذشته و چه کرده اند و کجا دفن هستند؟** اما میدانند فلان سید، آیت الله، حضرت و شیخ و کدام عالم فقه و کدام فرد از اهل بیت روزانه چند بار وضو میگردند، چه نوع غذائی را دوست داشتند و در آداب تشناب رفتن و غسل نمودن چه فرموده اند؟ به نظر من خجالت آور است مگر نیست؟ ما را تبدیل به اجسام بی روح و خشک نموده اند. ما را آنها از خویشتن یابی دور نگهداشته اند. به ما ظلم نموده اند و ما نمیدانیم. امروز تاریخ ما، فرهنگ ما، حتی مکالمات روزمره ما تحت تاثیر رهنمائی ها و کلچر بیگانگان قرار دارد. با ذکر کلمات عربی از خواب بیدار میشویم و شبانه به خواب میرویم. روزانه در گفتار خود به صد ها بار از اصطلاحات مروج عرب استفاده نموده و عبادت اجباری خود را هم به زبان عربی انجام میدهم، که مسلما از آن هیچ نمیدانیم. **ما چه نوع انسانی هستیم که به چیزی ندانسته و نفهمیده ایمان داشته و عبادات روزانه و سالانه خود را که با آن آشنائی نداریم و اصلا معنی گفتار خود را هم نمیدانیم مثل یک ماشین متحرک در حرکت هستیم برای ما قابل قبول و مایه افتخار هم است؟** در جریان فعالیت های روز مره صد بار از خدا و پیشوایان عربی مدد میخواهیم حتی یک بار هم به زور بازوی خود اتکاء نمیکنیم.

عزت نفس خود را، همت خود را و زنده بودن خود و نقش فعال و انسانی خود را در تغییر جامعه فراموش و درحالت گریه و زاری از مرده های اعراب وحشی قاتل آباء و اجداد خود کمک جست و جو میکنیم. و میگوئیم **این است فرهنگ ما؟؟؟** و ما هم خود راجزء آنها البته نه هم سطح آنها حساب مینمائیم. غافل از اینکه پائین تر از سطح قبول شده معیار های انسانی در نزد آنها قرار داریم. ما بندگی و غلامی خود را قبول نموده ایم. **(البته با**

**افتخار)** چه افتخاری و چه شهامتی و انسانیتی؟؟

مثال دیگر: شما در اضافه تر از ۲۰۰ میلیون عرب یک نفر را پیدا نخواهید کرد. یک نفر که اسمش به غلام شروع شود. اما ۹۹ در صد مردم ما اسمش به غلام و عبدل (بنده) کلبی (سگ) شروع میشود. چرا؟ برای آنکه

از ما هویت ما را گرفته اند و از ما چنین ساخته اند. عرب اسم خود را غلام نمی گذارد چون آنها میدانند غلام یعنی چه؟ و غلمان چه مفهومی دارد؟ ما نمیدانیم غلام و جمع آن غلمان موجودات خیالی هستند که با آنها در بهشت موهوم لواطت مانعی ندارد.

حال ببینیم ما چرا این قدر بی هویت و ذلیل هستیم که این همه بندگی و غلامی و سگی را قبول داریم نه تنها قبول داریم بلکه به آن افتخار هم میکنیم؟؟؟؟؟ این جاست که من چندی قبل در باره (طعنه تیر آوران) چند سطری نوشتم که یکی از هموطنانم ادعا داشت که ما تیر آوران نیستیم ما خود تیر زن میباشیم.

نه جانم، هموطن عزیز، ما و شما تیر زن نیستیم چون ما و شما عرب نیستیم. شما اول افغان بودید بعدا مسلمان زورکی شدید و بعدا هم مسلمان بودید چون در خانواده مسلمان تولد یافتید شما اگر امروز خود را به نا حق تیر انداز فکر میکنید اشتباه مطلق است. شما در دفاع از آنها تیر آور استید.

هویت گم کرده و فرهنگ زده اجانب مخصوصا اعراب، آنچه را که در پندار و افکار ما به نام پیشینه فرهنگ خود میدانیم در وجود ما تزریق و مارا مسموم ساخته اند. آن مال مانیست مال اعراب است و مال دین و مذهب و مال اسلام. و آن فرهنگ اسلامی و عربی بود که آنچه داشتیم از ما گرفت و به ما هم بی لطفی نکردند. بندگی - غلامی و سگی را به ما دادند و باداری و اصلیت انسانی را مخصوص خود ساختند.

آخر چرا تا کی؟؟؟ ای مردم شریف من. ای هموطن عزیز و صاف دل من. ای آنکه قلبت روشن و ذهنت را تاریک نگهداشته اند به خود آی.؟؟ بس است

اگر باز هم نظر به سن و سالت و یا نظر به وابستگی هایت نمیتوانی ضد این فرهنگ عمل نمائی و قدرت به پا خاستن را نداری اقلا بگذار نسل جوان و آگاه ما، معلمان و استادان، ما اهل قلم و قشر چیز فهم ما درین راه مطالعه نموده تصمیم بگیرند. مانع مشو. گوشه ای بنشین و تماشا گر باش. ببین عظمت نسل جوان و با معرفت ما را در دگر گونی و بر هم زدن بساط خرافه زدائی. فقط؟؟؟؟؟؟ فقط خاموش باش. اگر خودت این پستی و ذلت را میپذیری بپذیر، اما تیر آور مباش که این یک خیانت بزرگ است و نا بخشودنی.